ای آشنای من

ای آشنای من!
با قامت بلند و نگاه چو آفتاب،
مغرور و مهربان به سراغ من آمدی!

با چهرهٔ شکفته از الهام و آرزو،

من زیر سایه‌های سفید اقاقیا
تنها نشسته‌ام
تنها و بی‌صدا.
گنجشک‌های سینه‌سیاه و
کبوتران
با پیش‌بند مخمل سبز و منقش خود
در جست و خیز بی‌هدف خویشتن خوشند
سرمست از بهار.
فارغ ز رنج‌های جدائی و انتظار...

ای آشنای من،
که ترا دیده‌ام شبی،
بر قله‌های سرکش جهد و امید و درد
در معبد هنر
در سنگر نبرد،
آن شب که ماه خفته و دریا سیاه بود،
مثل پری ز سینهٔ موج آمدی برون!
یا از دیار خاطره‌های من آمدی!
ای پیک خوش‌خبر،
ز ره روشن آمدی...

× × ٧

۱۳۴۷
تصحیح سال ۱۳۹۳ در لندن